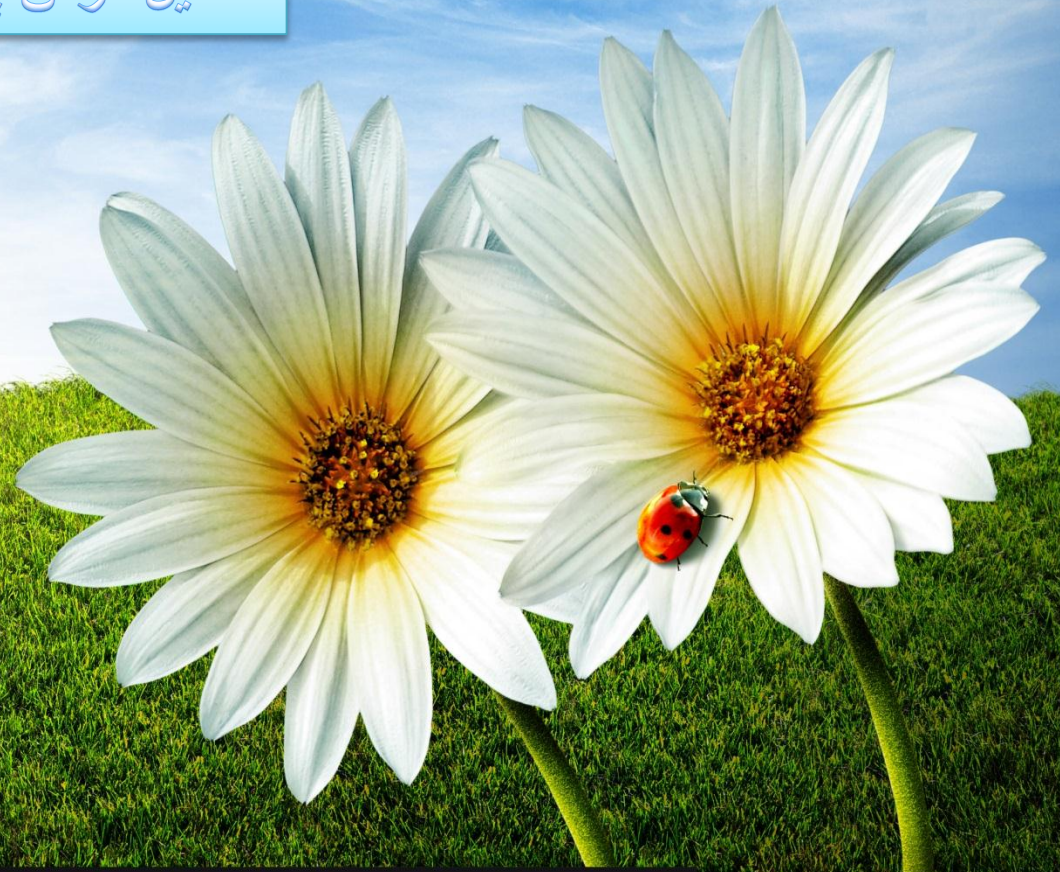


الله أكبر
محمد أكبر

آموزش و پرورش ناحیه یک شهرستان سنندج

تحلیل درس پنجم، فصل دوم، فارسی پایه یازدهم

تدوین : رویا غفوری
دبیر ادبیات فارسی





۲۲ ادبیات بایدار

درس پنجم: آغاز گوی تنها

کارگاه متن پژوهی

روان خوانی: تا غزل بعد ...

عبدالرزاق میرزا دماغازگر تہا



مجید واعظی





navideshnews.com

نیوز
ایکٹوریا اور سارا افسانہ شہزادہ کو مانشاہ

آغاز گری تنها

نوجوانی میان بالا با بر و بازویی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می گذاشت. فتحعلی شاه، به سفارش آغا محمدخان و با دریافت‌های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود. تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست‌درازی‌های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.

با کشته شدن آغا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست.

فلمرو ربانی میان بالا: کسی که قدش نه کوتاه باشد نه بلند؛ میان قد / بر: سینه، پهلو / خوش تراش: کسی که اندام زیبا و متناسب دارد، خوش اندام / رعنا: خوش قد و قامت / فراخ: وسیع، پهن، پهناور، گسترده / شور: ذوق، شوق، وجد / آغا: خاتون، بی‌بی، بانو، خانم، بیگم، زن، کلمه احترام که با نام شخص به خصوص با نام زنان و خواجه‌سرایان ذکر می‌شود. / اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن / نشان: علامت، مدال، قطعه‌ای ساخته شده از طلا یا نقره که به افراد برجسته و نمونه برای قدردانی و بزرگداشت اهدا می‌شود. / ولایتعهدی: خلافت، قائم مقامی، نیابت، وکالت / دارالسلطنه: پایتخت؛ در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت. / کهن: باستانی، دیرینه، قدیمی، کهنه /

آغازگری تنها

نوجوانی میان‌بالا با بر و بازویی خوش‌تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه‌فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می‌گذاشت. فتحعلی‌شاه، به سفارش آغا محمدخان و با دریافت‌های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود. تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست‌درازی‌های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.

با کشته‌شدن آغا محمدخان، فتحعلی‌شاه بر تخت نشست.

پایتخت؛ در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت. / کهن: باستانی، دیرینه، قدیمی، کهنه /

خط مقدم: جبهه □ عباس میرزا، فتحعلی‌شاه، آغا محمدخان ← واژه‌های دارای «شاخص» ♦ عباس میرزا: «بدل» برای فرزند دوم خود

فلمرو ادبی: برو بازویی داشتن = کتابه از / قدرت داشتن / خوش‌تراش بودن = کتابه از / خوش‌اندامی / سینه‌فراخ بودن = کتابه از / تنومندی /

پشت سر گذاشتن = کتابه از / طی کردن، به پایان رساندن / دست‌درازی = کتابه از / تجاوز و حمله

فلمرو فکری (مفهوم: برازندگی و زیبایی)

آغاز گری تنها

با کشته شدن آغا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزاده نوجوان، میرزاعیسی قائم مقام (قائم مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می دانست و بی اذن و خواست او دست به کاری نمی زد. شوق وزیر اندیشمند و نیک خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم های درشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر مُلک و رعیت پروری را می خواند.

فلمرو ربانی فرزانه: دانشمند، دانا / قائم مقام: کسی که در جای کس دیگر قرار گیرد و کارهای او را انجام دهد، نایب، جانشین / خردمند: دارای خرد، عاقل، دانا، هوشیار / مرشد: پیر، پیشوا، شیخ، قطب، مردکامل، مقتدا / اذن: اجازه، رخصت / کشش: جاذبه / امتداد: ادامه، درازا، دنباله، راستا / افق: چشم انداز، ناحیه، کرانه آسمان / مُلک: پادشاهی، بزرگی، عظمت / تدبیر: راهکار، چاره اندیشی، به پایان کاری نگرستن و در آن اندیشیدن / رعیت: عموم مردم، بنده، مردم تحت فرمان پادشاه، کسانی که به کشت و زرع برای یک مالک می پردازند.

فلمرو ادبی دست به کاری نمی زد «کنایه از» هیچ کاری انجام نمی داد ❖ افق های تدبیر: اضافه تشبیهی

فلمرو فکری (مفهوم: پیروی از خردمندان / شایستگی روحی و معنوی)

آغاز گری تنها

یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده اند، اما در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. آنها کارگاه های متعدد صنعتی ساختند. کارخانه های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه های بزرگ برپا کردند. از همه مهم تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر نتوانستند از عهده مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ آنها برآیند. به این ترتیب، دیارشان به تصرف قدرت های اروپایی درآمد.

آغاز گری تنها

فلمرو ریائی طوایف: جمع طایفه، قوم، تیره، گروه، دسته / تاج: کلاه جواهر نشان که پادشاهان بر سر گذارند، افسر، دیهیم / ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی / تباهی: خرابی، فساد، نابودی / متعدد: گوناگون، متنوع، مختلف، بسیار / قبایل: جمع قبیله، قبیله‌ها، گروه‌ها / ملت: مردم یک کشور / مشام: بویایی، شامه، بینی / مجهز: آماده، تجهیز شده / دیار: خانه، محل، مسکن، شهر، قبیله / تصرف: تصاحب، تملک، اشغال، تسخیر، تسلط، چیرگی

فلمرو ادبی مانند کردن اختلافات و جنگ‌های داخلی به کارد: تشبیه ❖ پهلوی کشور، بوی پیشرفت: اضافه استعاری ❖ تاج شاهی ❖ قدرت و سلطنت ❖ به جان هم افتادن ❖ نزار و درگیری، جنگ / تاخت و تاز ❖ حمله و جنگ / قدم‌های بزرگ برداشتن ❖ پیشرفت قابل ملاحظه ❖ توپ و تفنگ ❖ کلیه لوازم جنگی جدید / تیرو کمان و شمشیر ❖ کلیه لوازم جنگی قدیمی ❖ بو به مشام رسیدن ❖ دریافت چیزی و متوجه شدن ❖ بوی پیشرفت: حس آمیزی

فلمرو فکری (مفهوم: غلبه دشمن قدرتمند / قدرت علمی و صنعتی)

آغازگری تنها

اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پایه پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ و گرنه تیر و کمان با همه زیان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

قلمرو ادبی: قدم برداشتن به‌کنایه از حرکت کردن ❖ راه علم: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: (مفهوم: لزوم همراهی علم و اخلاق)

آغاز‌گری تنها

نوروز ۱۱۸۳ هـ. ش. بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلامِ نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها لُعبی از تشریفات به رو داشت.

فلمرو ربانی رقابت: تلاش برای پیشی گرفتن بر یکدیگر / جلوه: آشکار کردن، ظاهر ساختن، نمایش دادن / بساط: هر چیز گستردنی، مانند فرش، سفره / مراسم: آداب، آیین، تشریفات، رسوم، سنن، مناسک / تحرک: تکان، جنب و جوش، جنبش، حرکت، پویایی / لُعب: ماده پوششی، روکش، آب دهان / تشریفات: آداب و رسوم خاص در پذیرایی‌های مهم و رسمی، جمع تشریف **□** رقابت شاهزادگان ... جلوه‌هایی بود: جمله سه جزئی با مسند

فلمرو ادبی روداشتن مراسم: استعاره (تشخیص) ♦ جادردل باز کردن ♦ کنایه از ♦ مورد مهر و محبت کسی واقع شدن / لُعب داشتن ♦ کنایه از ♦ رونما و ظاهر کار **فلمرو فکری** (مفهوم: خودنمایی و رقابت)

آغاز گری تنها

داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک وار روی دربار چنبره زده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی های روس ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.

فلمبرو رسانی دربار: بارگاه، کاخ پادشاهی / تب و تاب: سوز و گداز، هیجان / التهاب: شعله ور شدن و برافروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی قراری، اضطراب / بختک: موجود خیالی یا سیاهی ای که بر روی شخص خوابیده می افتد؛ کابوس / چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، به صورت خمیده و حلقه وار جمع شدن / رأس: سر، بزرگ، مهتر قوم / تدارک: آماده سازی، فراهم سازی / دست انداز: ناهمواری های خیابان، مشکل، گرفتاری / سلاح: هر وسیله ای که در جنگ به کار برود. / تحت الحمایگی: تحت الحمایه بودن؛ تحت الحمایه ویژگی کشور، سرزمین یا فردی که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او در می آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به او می دهد. تحت الحمایگی در مورد یک کشور یا سرزمین،

آغاز گری تنها

داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک وار روی دربار چنبره زده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی های روس ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت الحمایگی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.

یکی از اشکال استعمار و مرحله ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است. / محض: به خاطر، برای / توازن: تعادل، برابری / قوا: نیرو، نیروی نظامی، توانایی / چیرگی: تسلط، قهر، سیطره، استیلا، پیروزی / رقیب: آنکه می خواهد از کسی پیشی گیرد، حریف، مدعی

فلمرو ادبی در تب و تاب و التهاب بودن - کتابه از - بی قراری و تشویش - مانند کردن فکر حمله روسیه به بختک: تشبیه - چنبر زدن فکر: استعاره (تشخیص) / سایه وحشت: اضافه استعاری - بریده شدن - کتابه از - محروم شدن / از دست رفتن - کتابه از - نابود شدن / دست اندازی - کتابه از - ایجاد مزاحمت / چشم دوختن - کتابه از - طمع / روسیه - ممیز از - حکومت روسیه

فلمرو فکری (مفهوم: حاکمیت ترس و اضطراب)

آغاز گری تنها

صبح حرکت فرار سید. آفتاب داشت تیغ می کشید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره‌های در هم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی در می‌آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی‌داشتند. شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می‌کشید. چهره‌هایی که از خبر حمله روس در هم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می‌شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می‌برد.

قلمرو ربانی تیغ: چاقو، خنجر، دشنه، شمشیر، شعاع، تابش / غبار: خاک نرم، گرد / نعره: فریاد و فغان کردن با صدای بلند / زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند. / قاطر: حیوانی بزرگ‌تر از خر و کوچک‌تر از اسب که برای سواری و بارکشی مخصوصاً در راه‌های سخت و کوهستانی به کار می‌رود. / شیپور: از سازهای بادی با دهانه گشاد و شبیه سُرنا که معمولاً از فلز برنج ساخته می‌شود. / مشتاقانه: آرزومندانه، با اشتیاق، با رغبت، عاشقانه / مصمم: با عزم، پر استقامت، قاطع / تنوره: دودکش، لوله‌حلی برای بالا رفتن دود / شکوه: شوکت، مهابت، هیبت / پیشاپیش: پیشتر از همه، جلوتر از همه / چابک: زرنگ، ماهر، زبردست / معبد: پرستشگاه، محل عبادت / تپه: برآمدگی در روی زمین از خاک یا شن، پشته بلند، تل () گرد و غبار آسمان را فرا گرفته بود: جمله سه جزئی با مفعول



آغاز گری تنها

صبح حرکت فرار سید. آفتاب داشت تیغ می کشید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره‌های در هم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی در می‌آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی‌داشتند. شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می‌کشید. چهره‌هایی که از خبر حمله روس در هم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می‌شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می‌برد.

فلمرو ادبی تیغ کشیدن آفتاب - آفتاب - شدت گرمای آفتاب - مانند کردن پیکر اسب به کوه: تشبیه - چهره درهم کردن - آفتاب - اظهار ناراحتی / شکفته شدن - آفتاب - خندان شدن - مانند کردن عباس میرزا به معبد: تشبیه - دل بردن - آفتاب - مشتاق شدن / تنوره کشیدن - آفتاب - شعله ور شدن
فلمرو فکری (مفهوم: شور حماسی / شجاعت و بی‌باکی)

آغاز گری تنها

سپیده فردای گنجه با نهیب و صفیر گلوله‌های توپ روس، باز شد. توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند. کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بسترِ فَوْرانِ خشم و آز دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جوادخان، در دفاع و پیش مرگی فرزندان و برادرانش، شوری در جان‌ها می‌نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ داران میسر نشد. دشمن با بار خفتی بر دوش، وامانده ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند.

مردم با سنگ‌پاره، چوب‌دستی و ابزار دهقانی، در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندان، چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصهٔ روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در

خاکِ آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد.

آغاز گری تنها

قلمرو زبانی سپیده: سفیدی، روشنائی صبح / نهیب: فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن / صفیر: صدای بلند و تیز / بستر:
 زمینه و امکان برای کاری، جای خواب، پهنه‌ای که آب بر آن جریان دارد. / فوران: انفجار، جوشش، جهش / توپ: از ادوات جنگ با لوله بزرگ
 و دراز برای پرتاب گلوله به مسافت‌های دور / توده: هر چیزی که روی هم ریخته باشند، پشته، تل، عامه و انبوه مردم / شکفتن: باز شدن
 غنچه گل و مانند آن، خندان شدن / استقبال: پیشنهاد یا مطلبی را با رضایت خاطر پذیرفتن، آمدن، پیشواز رفتن، پیش رفتن / آر: حرص،
 طمع، افزون‌خواهی / پیشگامی: پیشاهنگی، پیشتازی، پیشقدمی، ترقی، تعالی / نفوذ: فرورفتن در چیزی، تأثیر گذاشتن بر کسی، راه یافتن
 پنهانی در گروهی یا جایی به منظور هدفی / حصار: دیوار، زندان، قلعه، دژ، جایی که از دشمن به آن پناه می‌برند. / میسر: امکان‌پذیر، شدنی،
 مقدور، ممکن / خفت: سرافکندگی، تحقیر، ذلت، خجالت، خواری، سبکی، سرشکستگی، بی‌اعتباری، شرمساری / برج: کوشک، قلعه / پهنه:
 پهنا، وسعت، عرصه، میدان / پراکنده: پریشان، متفرق، نامنظم، متلاشی، منتشر / خزان: برگریزان، پاییز / بی‌باکانه: بی‌مهابا، بدون ترس،
 شجاعانه / عرصه: میدان، فضای جلو عمارت، ساحت خانه، حیاط، جای وسیع / محشر: جای گرد آمدن مردم در روز رستاخیز، غوغا، جنجال /
 رمق: نیرویی که باقی جان را نگه می‌دارد، تاب، توان، طاقت / واپسین: آخرین، بازپسین، فرجام، متأخر، نهایی / اهتزاز: جنبیدن

آغاز گری تنها

قلمرو ادبی: نهیب و صفیر گلوله‌های توپ روس: استعاره (تشخیص) ❖ حلقه‌های شب: اضافه تشبیهی ❖ شکفتن صبح: اضافه استعاری ❖ شهری که داشت ...: شهر ❖ مردم شهر ❖ فوران خشم و آز: اضافه استعاری ❖ بار خفت: اضافه تشبیهی ❖ وامانده ماندن و رفتن شدن ❖ **مجاز:** ❖ بلاتکلیفی ❖ مانند کردن روس‌ها به مور و ملخ: تشبیه ❖ سینه سپر کردن ❖ مقاومت و جان فشانی / به صف زدن ❖ **مجاز:** ❖ حمله کردن / آتش ❖ **مجاز:** ❖ لوازم و سلاح‌های جنگی ❖ مانند کردن اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه به برگ‌های خزان زده: تشبیه ❖ شمشیر کشیدن ❖ **مجاز:** ❖ جنگ کردن ❖ شهر عرصه ...: شهر ❖ مردم شهر ❖ شهر عرصه روز محشر را به خاطر می‌آورد: مانند کردن شهر به زمین روز قیامت ❖ گنجه با واپسین ...: گنجه ❖ **مجاز:** ❖ مردم گنجه ❖ مانند کردن دود و غبار به سقف: تشبیه ❖ صف شکستن ❖ **مجاز:** ❖ حمله کردن و شکست دادن / به اهتزاز درآمدن پرچم ❖ **مجاز:** ❖ غلبه و چیرگی / آغشته به خون بودن خاک ❖ **مجاز:** ❖ کشتار مردم / خاک ❖ **مجاز:** ❖ شهر و کشور **قلمرو فکری:** (مفهوم: جنگاوری، شجاعت، غیرت، فداکاری برای دفاع از میهن / شکست با افتخار / خیانت خودی)

آغاز گری تنها

خاکِ آغشته به خون بی گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قلّه‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون خواهانه و دهشت بار روس‌ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به اینجا کشانده بود.

فلمرو زبانی وامانده: حیران، سرگردان، متوقف، خسته / فراز: بالا، بلندی، سربالایی / فزون: زیاد، علاوه / خان: امیر، رئیس ایل،

بزرگزاده / حریم: پیرامون و گرداگرد خانه، مکانی که حمایت و دفاع از آن واجب باشد. / دهشتبار: شگفت، عجیب

فلمرو ادبی بردن ناله توسط باد: استعاره (تشخیص) ♦ نگاه ♦ فکر ♦ دوخته شدن نگاه ♦ نگاه ♦ فکر دور و دراز داشتن

فلمرو فکری (مفهوم: شور و از جان گذشتگی / وطن پرستی)

آغاز گری تنها

به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کند. با وجود پایداری و جان فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه بخش‌های وسیع‌تری از قفقاز به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران،

فلمرو زبانی ناب: صاف، پاک، خالص، بی‌غش / توفنده: غرنده، غوغاکننده / وجد: سرور، شادمانی و خوشی / آرمان: آرزو، امید، آرزوی بزرگ / سرسپردگی: ارادت، اطاعت، فرمانبرداری، تسلیم / خانگی: منسوب به خانه، داخلی / خودفروختگی: اجیری، حیره‌خواری، حقوق‌بگیری، مزدوری

فلمرو ادبی جان فشانی کردن: کنایه از مقاومت و شهادت / خود فروختن: کنایه از خیانت به هم‌وطنان

فلمرو فکری (مفهوم: امیدواری به پیروزی / خیانت و وحشت)

آغازگری تنها

فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه‌تر از موعد پیش‌بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند. قفقاز زخم خورده و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری‌جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود. موج‌های سنگین و افسارگسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران را خیره می‌کرد.

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

در ذهن عباس میرزا، تنها، معمای اُفت و خیزهای جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربه شکست‌ها و مشاهده جهانی و رای جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها، گسست بزرگی در اندیشه پویای او به جا گذاشته بود.

آغاز گری تنها

فلمرو ربانی موعده: هنگام، زمان / پیش‌بینی: احتیاط، عاقبت‌اندیشی / کران: طرف، کنار، حاشیه / گسیخته: بریده، پاره، دریده، قطع، گسسته، منفصل، منقطع / افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و লাغ می‌بندند، دهنه، زمام، عنان، لجام، لگام، مهار / معماً: سخن رمز‌آمیز / افت و خیز: شکست و پیروزی / گسست: جدایی / پویا: متحرک، جستجوگر

فلمرو ادبی قفقاز زخم‌خورده و ستم‌دیده: تشخیص / «نگاه منتظر و یاری‌جو»: استعاره (تشخیص) ❖ چشم دوختن ❖ کتابچه از ❖ منتظر بودن، امید داشتن / افسار گسیختن ❖ کتابچه از ❖ رم کردن و فرار کردن؛ در اینجا: رها شدن (طوفانی شدن) ❖ مانند کردن موج به سد: تشبیه / معمای افت و خیز: اضافه تشبیهی ❖ دو دربار بودا دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر؛ تکرار واج‌های «د، ر، م، ب، ز»: واج‌آرایی ❖ «بزم، رزم-افت، خیز-فراز، نشیب»: تضاد ❖ «بزم، رزم»، «پدر، پسر»: جناس ناهمسان ❖ دربار، رزم، بزم؛ تکرار ❖ پدر، پسر: مراعات نظیر ❖ افسار گسیخته بودن موج‌های ارس: استعاره

فلمرو فکری (مفهوم: جنگاوری و دفاع از میهن / ترجیح رزم بر بزم)

آغازگری تنها

نایب السلطنه رو کرد به حاضران و گفت: «افسران و فرماندهان شجاع، هم‌سنگران و یاران عزیز، غرض از گردهمایی امروز، بیان نکته‌هایی است که اهمیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست.

فلم‌رو رسانی افسران: تاجداران، فرماندهان / غرض: قصد، مقصود، هدف / گردهمایی: اجلاس، جلسه، نشست، همایش

آغازگری تنها

بر همگان مسلم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید. دلاوری ها و جان فشانی های سربازان فداکار و شما افسران عزیز، علی رغم محرومیت های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین و اعجاب واداشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین های مادری و هموطنان و پاره های تن خود را در این سال ها از دست دادیم و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه ننگین گلستان شدیم.

فلمرو ربانی مسلم: باور کرده شده، تسلیم شده، حتمی، قطعی / جنگاوران: جنگجویان، ستیزهجویان، شجاعان / سرافراز: بالنده، بلندمرتبه، سربلند / مخلصانه: اخلاص آمیز، بی ریا، صادقانه / خوف: بیم، پروا، ترس، جبن، رعب، واهمه، وحشت، هراس / دلاوری: جنگاوری، دلیری، رشادت، شجاعت، شهامت / علی رغم: برخلاف، بهناخواست، بهناخواه / تحسین: تعریف، تمجید، ثنا، ستایش، مدح / اعجاب: تعجب، حیرت، شگفتی / عهدنامه: پیمان و قرارداد مکتوب میان دو یا چند شخص یا دولت / ننگین: بدنام، رسوا، روسیاه، زشت، شرم آور

فلمرو ادبی بار خفت: اضافه تشبیهی ❖ بر دوش کشیدن ❖ کتابه از ❖ مسئولیت پذیرفتن / پاره تن بودن ❖ کتابه از ❖ عزیز بودن / از دست دادن ❖ کتابه از ❖ محروم شدن / جان فشانی ❖ کتابه از ❖ مقاومت و شهادت

فلمرو فکری (مفهوم: شجاعت و آزادی / جان فشانی و ایثار / اجبار و پذیرش شرایط دشمنی)

آغازگری تنها

... پیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک سویه و تک بُعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطنمان، خوب پاسداری می‌کنند که فکرشان از جانب میهن و ادارهٔ عالمانه و عادلانهٔ ملک، ایمن باشد؛ همان گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت که بدانند ارتش آنها، ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.

مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می‌زند و خسته‌شان می‌کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رودرروی جبهه‌هاست. لازمهٔ حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق است. با این تفاوت که در جبههٔ بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.»

عباس میرزا، آغازگری تنها، مجید واعظی

آغازگری تنها

فلمرو رباتی یکسویه: یکسو، منسوب به یکسو، یکطرفه / ایمن: در امان، سالم، مصون، مطمئن / دریچه: درِ کوچک، پنجره / گریزان:

گریزنده، در حال فرار، در حال گریختن / جبهه: میدان جنگ / درایت: آگاهی، دانش، بینش

فلمرو ادبی سربه کار خود داشتن ❖ کتابه از ❖ با خود بودن و با دیگران کاری نداشتن ❖ «خانه‌های تاریک و بی دریچه» با «پنجره‌های باز و

نورگیر»: تضاد ❖ چشمشان را می‌زند ❖ کتابه از ❖ بیزاری و نفرت ❖ خانه‌های تاریک و بی دریچه ❖ استه از ❖ نا آگاهی و غفلت (افکار کهنه) /

پنجره‌های باز و نورگیر ❖ استه از ❖ آگاهی و پیشرفت و توسعه

فلمرو فکری (مفهوم: دعوت به بیداری و پیشرفت و درایت / نگویش بی خبری و غفلت)



دانش های زبانی درس پنجم

شاخص: از وابسته های پیشین است که گاهی پس از هسته هم به کار می رود و شامل القاب و عناوینی است که بدون نقش نما کنار هسته قرار می گیرد.

مثال: دکتر فروزانفر دانشمند بزرگی بود. (شاخص پیش از هسته)

عباس میرزا سردار دلاوری بود. (شاخص پس از هسته)

توجه: ۱- اگر شاخص نقش نمای اضافه بگیرد، به هسته تبدیل می شود.

مثال: استاد همایی محقق توانمندی بود (استاد: شاخص) ← استاد دانشگاه ما جلال الدین همایی بود. (استاد: هسته)

۲- اگر پس از شاخص صفت یا مضاف الیه بیاید، هسته به بدل تبدیل می شود.

مثال: استاد فروزانفر کتاب شرح مثنوی شریف را نوشت. (استاد: شاخص، فروزانفر: هسته) ← استاد بزرگ، فروزانفر، کتاب شرح مثنوی

شریف را نوشت. (استاد: هسته، بزرگ: صفت، فروزانفر: بدل)

دانش های زبانی درس پنجم

نمونه‌هایی از شاخص‌های پرکاربرد: امام، حضرت، سید، مولا، مولانا، ملا، آیت‌الله، دکتر، مهندس، سرکار، استوار، سرتیپ، سرهنگ، آقا، خانم، دایی، خاله، عمو، عمه، شاه، میرزا ...

در عبارت زیر به ترکیب مشخص شده توجه کنید:

«پدرم با همین دوست قدیمی خود تمام خاطرات گذشته را مرور می‌کرد.»

◆ گروه اسمی مشخص شده نقش متممی دارد.

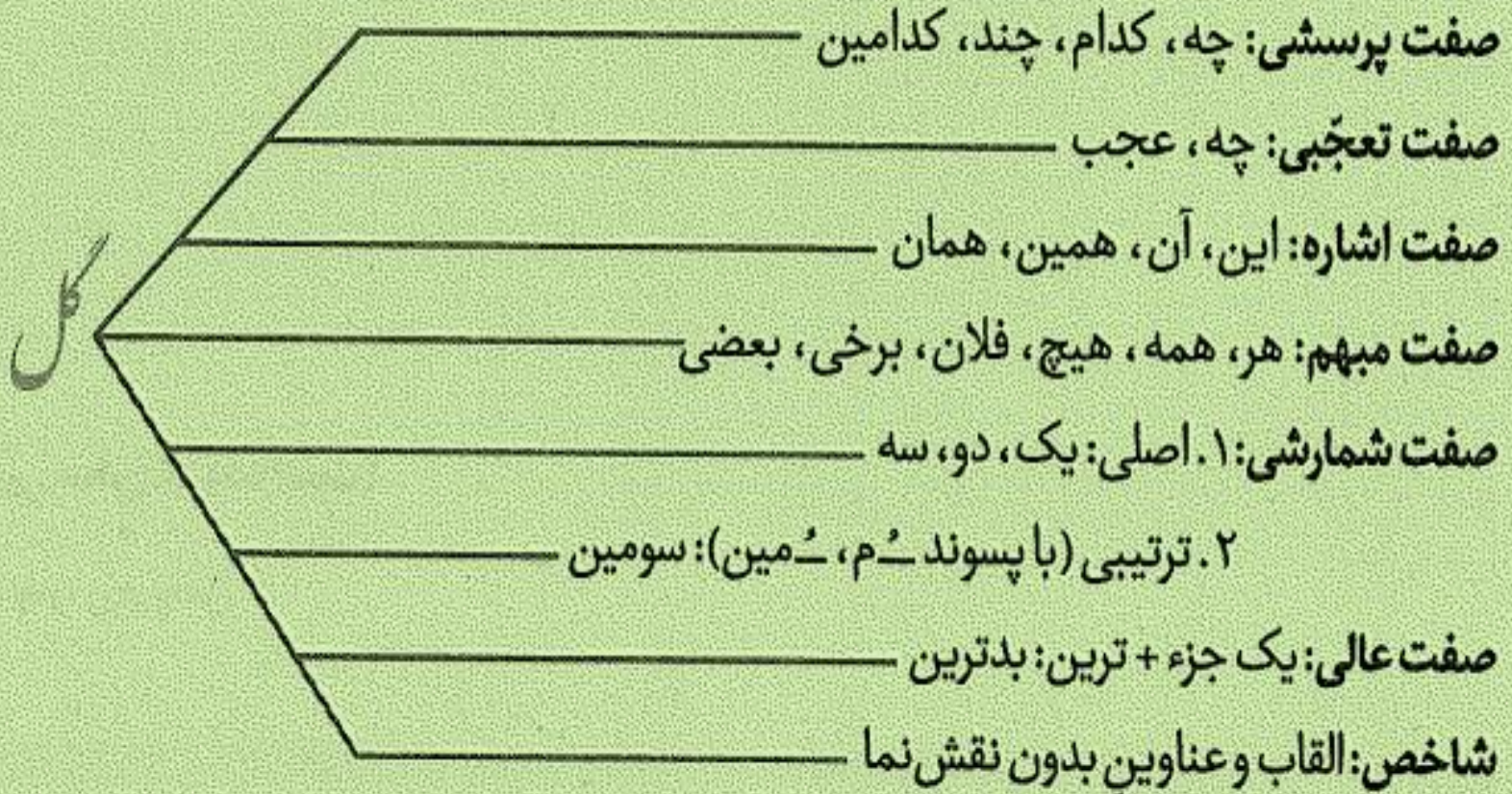
دانش های زبانی درس پنجم

- ◆ در هر جمله تعداد گروه با تعداد نقش های دستوری در آن جمله برابر است. (صفت ها و مضاف الیه ها در تعداد گروه ها تأثیری ندارند.)
- ◆ در هر جمله عادی و غیر استثنایی حداقل یک گروه اسمی و یک گروه فعلی وجود دارد.
- ◆ هسته گروه اسمی، اسم است که می تواند با یک یا چند وابسته پیشین و پسین همراه شود.
- ◆ هسته گروه اسمی پس از نقش نمای اضافه (-) قرار نمی گیرد و اولین واژه در گروه اسمی است که می توان به آن نقش نمای اضافه (-) افزود.
- ◆ در نمودار پیکانی زیر هسته و وابسته گروه اسمی نشان داده شده است:



دانش های زبانی درس پنجم

با توجه به نمودار «همین» وابسته پیشین، «دوست» هسته، «قدیمی» و «خود» وابسته های پسین هستند. وابسته های پیشین گروه اسمی را در شکل زیر مشاهده کنید.





کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ هم آوای کلمه « صغیر » را بنویسید و آن را در جمله ای به کار ببرید.

آقای نصرت‌الله آقامحمدی سفیر ایران در اتریش بودند.

۲ چهار « ترکیب اضافی » که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس انتخاب کنید.

اعطای نشان - سفارش آغا محمدخان - بزرگان طوایف - تحت‌الحمایگی آن

قلمرو زبانی

۳ همان طور که می دانید، هر گروه اسمی، یک « هسته » دارد که می تواند با یک یا

چند وابسته پیشین و پسین همراه شود.

■ به انواع وابسته های پیشین توجه کنید:

● صفت پرسشی ← کدام روز

● صفت تعجبی ← عجب روزی

● صفت اشاره ← آن روز

● صفت مبهم ← هر روز

● صفت شمارشی اصلی ← یک روز

● صفت شمارشی ترتیبی (با پسوند ـه ـین) ← دومین روز

● صفت عالی ← بهترین روز

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

■ اینک با یک نوع دیگر از وابسته‌های پیشین آشنا می‌شویم:

شاخص: شاخص‌ها لقب‌ها و عنوان‌هایی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی، در کنار اسم قرار می‌گیرند.

مانند: «امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و...»

توجه: شاخص‌ها کلماتی هستند که غالباً بی‌فاصله، پیش از هسته می‌آیند؛ این کلمات در جای دیگر می‌توانند هسته گروه اسمی، مضاف‌الیه و یا ... قرار بگیرند؛ در این صورت، شاخص محسوب نمی‌شوند.

مثال: - استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. **شاخص**

- ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. **هسته گروه اسمی**

- کتاب استاد، دربردارنده مطالب مفیدی است. **مضاف الیه**

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

■ اکنون واژه‌های زیر را یک بار به عنوان «شاخص» و بار دیگر به عنوان «هسته» گروه اسمی در جمله به کار ببرید.

■ سرهنگ:

سرهنگ: سرهنگ زندی از مردان بزرگ عرصه دفاع مقدس بودند. / او سرهنگ سپاه اسلام است.

■ سید:

سید: سید مرتضی آوینی سید شهدای اهل قلم بود.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو ادبی

۱ متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید.

با توجه به بیان عاطفی ماجرای جنگ ایران و روسیه و ستایش دلاوری‌ها و وطن‌دوستی‌ها، نوع ادبی متن، غنایی بازمینه حماسی است.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو ادبی

۲ برای هر یک از آرایه های زیر، نمونه ای از بند هشتم درس (مردم با سنگ پاره ...) انتخاب کنید و بنویسید.

نمونه	آرایه ادبی
تشبیه سینه به سپر، اجساد به برگ خزان	تشبیه
سینه سپر کردن «کنایه از» مقاومت	کنایه
نسبت دادن «نفس کشیدن» به گنجه	تشخیص

کارگاه متن پژوهی

قلمرو ادبی

۳ در عبارت زیر، بهره‌گیری از کدام آرایه‌های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر!

تکرار صامت‌های «د، ر، م، ب، ز»: واج آرایی / «بزم، رزم» و «پدر، پسر»: جناس ناهمسان / دربار، رزم، بزم: تکرار (واژه آرایی) / مراعات نظیر: پدر، پسر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو فکری

۱ چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان‌های ملی، استوارتر و امیدوارتر می‌کرد؟

مشاهدهٔ صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کند.

۲ در عبارت زیر، مقصود نویسنده از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

«مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان

آگاهی و دانش مردم

جهل و نادانی مردم ترسو

هستند.»

کارگاه متن پژوهی

قلمرو فکری

۳ با توجه به بیت زیر، شخصیت «عبّاس میرزا» را تحلیل نمایید.

چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشان باش نظامی

فردی میهن دوست که کاملاً شجاعانه تا پای جان از کشور و مردم کشورش در مقابل صف‌های پی‌درپی دشمن دفاع می‌کند. (اُتکا به نفس و

دوری از وابستگی)





چند ماه از ورودم به زندان موصل ۴ می گذشت که متوجه شدم، چند نفر از بچه‌ها در اردوگاه سواد چندانی ندارند و خواندن و نوشتن برایشان سخت است. تصمیم گرفتم برای استفاده بهتر از وقتم، با برنامه‌ریزی منظم، خواندن و نوشتن به آنان یاد دهم. برای شروع، به آمار دقیق بی‌سوادان نیاز داشتم که از طریق دو سه نفر از بچه‌ها به آن دست پیدا کردم؛ از مجموع هزار و پانصد نفر، تنها پنج نفر کم سواد بودند.

فلمرو زبانی موصل: شهری است در عراق / طریق: راه، روش □ «چند نفر از بچه‌ها سواد چندانی ندارند.»: نهاد + مفعول + فعل / سواد:

مفعول / «خواندن و نوشتن برایشان سخت است.»: نهاد + مسند + فعل (خواندن: نهاد / نوشتن: معطوف به نهاد)

فلمرو ادبی دست پیدا کردن «کنایه از» یافتن و رسیدن به چیزی

فلمرو فکری (مفهوم: همدلی و توجه به هم‌نوع)

تا غزل بعد...

روان خوانی

یک روز آنها را جمع کردم و تصمیمم را برایشان گفتم؛ با خوشحالی پذیرفتند و گفتند: «ما هم دوست داریم مثل بقیه، خودمان برای خانواده‌مان نامه بنویسیم و نامه‌های آنها را بخوانیم.» به آنها قول دادم در طول دوره اسارت آنها را باسواد کنم.

جلسات تدریس را شروع کردم. مشکل اصلی کاغذ بود. به جای کاغذ از مقواهای پودر رخت‌شویی استفاده کردم و آموزش را با حروف الفبا شروع کردم. قرار شد هفته‌ای چهار جلسه درس داشته باشیم؛ اما به خاطر محدودیت‌های اردوگاه و آسایشگاه، عملاً در هفته، دو جلسه بیشتر نمی‌توانستیم برگزار کنیم.

قلعروزیانی / اسارت: اسیری، حبس، زندانی، گرفتاری / مقوا: کاغذ سفت و ضخیم برای ساختن جلد کتاب یا چیز دیگر / آسایشگاه:

محل استراحت / اردوگاه: بازداشتگاه زندانیان سیاسی یا اسرای جنگی، محل تجمع اسرا / محدودیت: حصر، تنگنا، قید، کمبود

شغلم معلّمی بود و به همین دلیل تمام توانم را برای آموزش خواندن و نوشتن با شیوه‌ای درست، به کار بستم. کار مشکلی بود، هیچ متنی در دست نداشتم؛ حتی اگر یک جلد کتاب کلاس اول دبستان در اختیارم بود، خیلی زود به هدفم می‌رسیدم؛ اما نبود!

از آنجا که شکل کلی آموزش دوره‌های اول تا پنجم ابتدایی در ذهنم بود، با همان ذهنیت سعی کردم برایشان کتاب درسی درست کنم. از دوستانم در این مورد خیلی کمک می‌گرفتم. مشکل کاغذ و خودکار را هم آنها حل می‌کردند. یک ارادهٔ جمعی پشت این کار بود و کارها خوب پیش می‌رفت. به ذهنم فشار می‌آوردم ببینم در فارسی اول دبستان چه داستان‌ها و قصه‌هایی آموخته‌ام تا همان‌ها را به دوستانم یاد بدهم.

فلم‌روزیانی ذهنیت: نوع تفکر، بینش، ذهنی بودن □ یک ارادهٔ جمعی پشت این کار بود: جملهٔ دوجزئی (فعل «بود») در معنای «وجود داشت»

فلم‌رو ادبی به کار بستن «کتاب» از «انجام دادن، استفاده کردن / در دست نداشتن «کتاب» از «محروم بودن / به ذهن فشار آوردن «کتاب» از «به یاد آوردن

تا غزل بعد...

روان خوانی

در این کار از مشاوره با معلم هم آسایشگاهی ام، «عبّاس درمان» و شخصیت دانشمند و فرزانه، حاج آقا «کرامت شیرازی»، بهره بردم و آنها دریغ نکردند. ایام خوبی بود. ظرف چند ماه به اندازه یک سال تحصیلی با آنها کار کردم. پیشرفت خوبی داشتند. با مشورت دوستان، کارنامه تحصیلی برایشان درست کردم. این کارنامه، همان مقوای کوچک بود که یکی از دوستان روی آن نقاشی‌هایی انجام داد و خطاط مشهور آسایشگاه، آقای «شایق»، از بچه‌های یزد که روحانی هم بود، با خط زیبای خودش، متن آن را نوشت.

فلم‌روزیانی فرزانه: عالم، دانشمند، عاقل، خردمند، شریف، پاک‌نژاد / کرامت: سخاوت، جوانمردی، بخشندگی / دریغ: افسوس،

اندوه، پشیمانی، تأسّف / شایق: آرزومند، مشتاق (پیشرفت خوبی داشتند: نهاد + مفعول + فعل

فلم‌رو فکری (مفهوم: استفاده از تجارب افراد باتجربه)

مراسم کوچکی در آسایشگاه گرفتیم و این لوح‌ها را به بچه‌ها دادیم. بی‌نهایت خوشحال بودند هم از اینکه دارند با سواد می‌شوند و هم اینکه کارنامه می‌گیرند. تازه وقتی بهشان گفتم قصد دارم آنها را تا پایه پنجم پیش ببرم، خوشحال‌تر شدند. پایه دوم را پس از وقفه دو سه هفته‌ای با همان جمع دوستان شروع کردم. تکیه اصلی، روی خواندن و نوشتن بود، اما سعی کردم از درس‌های دیگر هم مطالبی به آنها بیاموزم؛ مثلاً حساب و جدول ضرب را در پایه‌های سوم و چهارم و پنجم به مرور به آنها یاد دادم. درباره علوم، مسائل معمولی از هر آنچه به ذهنم می‌آمد، به آنها می‌آموختم. تلاش و کوشش آنها در دوره آموزش، مرا هم به وجد می‌آورد. گاهی سختی‌ها و محدودیت‌های آسایشگاه و یا دلتنگی‌های دوری از خانواده به من فشار می‌آورد و بر آن می‌شدم جلسه آن روز را تعطیل کنم، اما بچه‌ها آن قدر ذوق و شوق داشتند که نیم ساعت قبل از زمان مقرر دنبالم می‌آمدند و به قول خودمان قربان صدقه‌ام می‌رفتند؛ دورم می‌نشستند و آماده می‌شدند تا درس را شروع کنم؛ من هم «نه» نمی‌گفتم.

فلمرو ربانی وقفه: فاصله زمانی کوتاه، درنگ، ایست / مرور: رفتن، گذشتن، گذر کردن، مطالعه اجمالی کتاب، سپری شدن / وجد: سرور، شادمانی، خوشی / ذوق: خوشی، نشاط، چشیدن مزه چیزی، آزمودن طعم چیزی / شوق: آرزومندی، اشتیاق، دل‌بستگی، ذوق، رغبت، شور، علاقه، هوس / مقرر: معلوم، تعیین شده □ جمله‌های: این لوح‌ها را به بچه‌ها دادیم. به آنها می‌آموختم: نهاد + مفعول + متمم + فعل

فلمرو ادبی دلتنگی □ کنایه از □ غمگینی / قربان صدقه رفتن □ کنایه از □ تعریف و تمجید کردن

فلمرو فکری (مفهوم: مستمع صاحب سخن را برسر ذوق آورد.)

زمان می گذشت و تلاش من برای آموزش این چند اسیر، جدی تر می شد. رغبت آنها زمانی افزون تر شد که آرام آرام، خواندن قرآن و نهج البلاغه را شروع کردند؛ البته نه خیلی روان. می گفتند تا زمانی که نهج البلاغه را به صورت روان و آسان نخوانیم، درس خواندن را ادامه می دهیم. همین طور هم شد. از آن بچه ها فقط نام حسن قانع که بچه مشهد بود، یادم هست و نام بقیه را فراموش کرده ام. باید این نکته را هم بگویم که این برنامه، ایامی اجرا می شد که رفت و آمد بچه ها به آسایشگاه های دیگر آزاد بود.

مدت ها گذشت تا اینکه شاگردانم موفق شدند به آسانی و راحتی قرآن و نهج البلاغه بخوانند. روز آخری که کلاس هایمان به طور کامل تعطیل می شد، مراسم مفصلی می گرفتیم. از سهم خودم، هدیه ای تهیه کردم و در آن مراسم به آنها دادم. خیلی خوشحال بودند؛ چون کارنامه سال پنجم دبستان را در دست گرفته بودند. می توانستند قرآن و نهج البلاغه بخوانند، برای خانواده شان نامه بنویسند و نامه های آنها را بخوانند.

فلمرو زبانی رغبت: میل، اراده، آرزو / روان: جاری، متداول ساده / قانع: کسی که به آنچه قسمت و بهره اش شده راضی و خشنود

باشد، سازگار، مرفه جو / ایام: جمع یوم، روزها، روزگاریها، دوران / مفصل: طولانی، مبسوط، مشروح

فلمرو فکری (مفهوم: خوشحالی و شادمانی بچه ها از خواندن قرآن و نهج البلاغه)

نکته جالب در این اردوگاه، آشنایی عده‌ای از اسرا به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی بود که سعی می‌کردند با برگزاری کلاس‌های آموزشی به بچه‌های علاقه‌مند، زبان خارجی یاد دهند. نکته جالب‌تر اینکه صلیب سرخ، تمام نیازهای آموزشی آنها را تأمین می‌کرد؛ هر کتابی درباره آن زبان می‌خواستند، برایشان می‌آورد. دعا خواندن در آسایشگاه‌ها ممنوع بود. اگر بعضی‌ها می‌فهمیدند در آسایشگاهی دعا خوانده می‌شود، همه را زندانی می‌کردند و به بچه‌ها اجازه بیرون آمدن از آسایشگاه نمی‌دادند. با وجود این، بچه‌ها از هر فرصتی برای خواندن دعا استفاده می‌کردند. برای اعیاد مذهبی و مناسبت‌های انقلابی هم برنامه‌هایی تدارک دیده بودم. با آنکه بعضی‌ها همیشه تأکید داشتند سرود و تئاتر در آسایشگاه ممنوع است، اما از مجموع بچه‌های علاقه‌مند و خوش‌صدا، گروه سرودی تشکیل دادم که اغلب سرودهای انقلابیِ اوایل انقلاب را می‌خواندند. گاهی هم خودشان دست و پا شکسته سرودهایی می‌نوشتند و همان را تمرین می‌کردند و می‌خواندند.

قلمرو زبانی صلیب سرخ: عنوان سازمانی بین‌المللی که برای کاهش آلام انسانی و حفظ و پیشرفت بهداشت عمومی و برطبق موافقت‌نامه ژنو (۱۸۶۴) و همکاری ۱۶ کشور تشکیل شد. در ۸۸ کشور، جمعیت داوطلبان صلیب سرخ وجود داشت که در جنگ‌ها به عنوان نیروی بی‌طرف به کمک بیماران و آسیب‌دیدگان می‌پرداختند. / بعضی: نیروهای ارتش عراق در زمان صدام / تدارک: تهیه کردن، آماده ساختن / اعیاد: جمع عید، روز فراهم آمدن قوم، روز جشن اهل اسلام

قلمرو فکری (مفهوم: برپایی مراسم و مناسبت‌ها با وجود محدودیت‌ها)

کارم شده بود برگزاری کلاس و آموزش؛ از صبح تا شب، در هر فرصت ممکن؛ این برنامه‌ها برای آن بود که شور و هیجان بچه‌ها از عمق دلشان بجوشد و تخلیه روانی شوند. از نوجوانی به مقاله‌نویسی و دکلمه‌خوانی علاقه خاصی داشتم. از طبع شعر هم برخوردار بودم و همین ویژگی‌ها باعث شده بود مقالات خوبی بنویسم. البته دکلمه‌خوانی ظرافت‌های خاص خودش را دارد. باید با حرکات دست و چشم، آن هم به صورت موزون، محتوای مقاله را به مخاطب ارائه داد؛ مثلاً وقتی از آسمان می‌گویی، باید با دست به آسمان اشاره کنی و با حرکات چشم و سر، جذابیت متن را برای طرف مقابل افزایش دهی.

فلم‌روایی / دکلمه: خواندن مطلبی با صدایی بلند و حالتی تأثیرگذار / طبع: ذات، سرشت / تخلیه روانی: خارج کردن هیجانات درونی / طبع:

ذوق، قریحه شاعری / موزون: هماهنگ، خوش‌نوا / جذابیت: دلربایی، گیرایی، ملاحظت

روان خوانی / تا غزل بعد...

موقع خواندن دکلمه‌های حماسی، شور و حال خاصی پیدا می‌کردم و همین حس را به بچه‌ها منتقل می‌کردم. تا پایان مقاله خوانی، جیک هیچ کس در نمی‌آمد. در دوران اسارت سعی می‌کردم مقاله‌نویسی و دکلمه‌خوانی را به هر مناسبتی اجرا کنم و روحیه خودم و دیگر اسرا را در برابر سختی‌ها و مشکلات اسارت افزایش دهم. در جلسات شعرخوانی هم اغلب این شعر را می‌خواندم که همه را به وجد می‌آورد و بعد در غم فرو می‌برد:

قلمرو ادبی حماسی: منسوب به حماسه، اشعار حماسی، اشعار رزمی / شور: ذوق، شوق، وجد، هیجان / اغلب: غالب‌تر، چیره‌تر،

بیشتر، بیشتر اوقات (در دوران اسارت سعی می‌کردم): نهاد + مفعول + فعل

قلمرو ادبی جیک هیچ کس در نیامدن (کتابه از) بی صدا و ساکت بودن / در غم فرو رفتن (کتابه از) غمگین بودن

آبی تر از آنیسم که بی رنگ بمیریم / از شیشه بودیم که با سنگ بمیریم

قلمرو رباعی بیت چهار جمله دارد. (الگوی جمله اول و سوم: نهاد + مسند + فعل / الگوی جمله دوم و چهارم: نهاد + فعل) آبی تر از آن، از شیشه: مسند

قلمرو ادبی شیشه، سنگ: تضاد آبی تر بودن / آبی تر بودن / بی رنگ بودن / بی اثری و بی ثمری / شیشه

بودن / آبی تر بودن / ضعف و شکنندگی / سنگ / نماد / سختی و ظلم / سنگ / استعاره / ظلم / رنگ، سنگ: جناس ناهمسان

قلمرو فکری ما مانند رنگ آبی زنده تر از آن هستیم که با مردن نابود شویم و نامی (اثری) از ما باقی نماند و مانند شیشه، ضعیف و ناتوان نیستیم که در

برابر سنگ ظلم و ستم شما بشکنیم. (مفهوم: مقاومت و پایداری / حیات جاودانه)

فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد

در غیرت ما نیست که در تنگ بمیریم

فلمرو ربانی جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی / غیرت: حمیت، تعصب □ بیت چهار جمله دارد. (متّم جمله اول به قرینه حذف

شده است.) ♦ فرصت: مفعول / ♦ روح جنون، غیرت ما: ترکیب اضافی / غزل بعد: ترکیب وصفی

فلمرو ادبی مورد خطاب قرار گرفتن «روح»: استعاره (تشخیص) ♦ تا، ما: جناس ناهمسان

فلمرو فکری ای عشق، که روح جنون و دیوانگی عاشقانه ما هستی، به ما فرصتی بده تا غزل عاشقانه دیگری هم بسراییم، برای اینکه از غیرت و

مردانگی ما به دور است که در برابر ظلم و ستم نابود شویم. (مفهوم: عشق و جاودانگی / مقاومت و غلبه بر مرگ / پایداری و مقاومت)

خیلی‌ها با شنیدن این شعر، به یاد وطن به گریه می‌افتادند. به نوعی بیان و شرح حال ما در اسارت بود.

هر کسی مشغول کاری بود؛ از کارهای گروهی گرفته تا فردی. بعضی بچه‌های خوش ذوق، عروسک‌هایی درست کرده بودند که با آنها خیمه‌شب‌بازی راه می‌انداختند. برنامه‌های نمایشی آنها که معمولاً با قصه‌ای همراه بود، هم آموزنده بود، هم سرگرم کننده. البته هیچ‌گونه امکاناتی برای اجرا نداشتیم؛ مثلاً اگر قرار بود در صحنه، سماوری باشد، تصویر آن سماور را روی مقوا می‌کشیدند یا مثلاً داس کشاورز را از مقوا می‌ساختیم.

فلم‌رو ربابی / خیمه‌شب‌بازی: نمایش عروسکی / خوش ذوق؛ خوش سلیقه، خوش قریحه

روان خوانی تا غزل بعد...

برنامه‌ای که هیچ وقت تعطیل نمی شد، مسابقات ورزشی بود؛ والیبال و فوتبال همیشه پا برجا بود و همیشه هم برای بچه‌ها تازگی داشت. شور و هیجان خاصی در وجود بچه‌ها می‌دوید. انگار جان تازه می‌گرفتند، هر مسابقه‌ای هم، حرف و حدیث‌های زیادی را به دنبال داشت. بعد از یاری‌کشی، کُری‌خوانی بچه‌ها تا روز مسابقه ادامه می‌یافت. بعد از مسابقه هم بحث بردو باخت‌ها چند روز طول می‌کشید. حسابی ذهن بچه‌ها درگیر می‌شد و اجرای همین مسابقه‌ها و بازی‌ها و دویدن‌ها، بچه‌ها را به لحاظ روحی و جسمی تقویت می‌کرد.

فلمرو ریایی اجرای همین مسابقه‌ها ... تقویت می‌کرد: نهاد + مفعول + فعل

فلمرو ادبی پابرجا بودن «کنایه از» استواری و مقاومت / جان تازه گرفتن «کنایه از» نیرو و قوت گرفتن

در این میان بودند بچه‌هایی که در برنامه‌ها مشارکت نداشتند. این تعداد اندک، وقتی آیه یأس می‌خواندند، در روحیه دیگران بی‌تأثیر نبود؛ هرچند این تأثیر زیاد نبود، اما به هر حال، نور امید را در دل بچه‌ها کم رنگ می‌کرد. ما نمی‌خواستیم این طور باشد.

آنها روحیه ضعیفی داشتند؛ انگار از همه بریده بودند و حتی کورسویی از امید در دلشان پیدا نبود. فقط منتظر طلوع و غروب خورشید بودند تا روز را به شب برسانند. با همه اینها تلاش می‌کردم از برنامه‌ها فاصله نگیرند. همیشه از آنها می‌خواستم در برنامه‌ها مشارکت کنند. حرفشان این بود که استعداد و هنر این کارها را ندارند، ولی بهشان روحیه می‌دادم و می‌گفتم: «همه ما مثل همیم. این حرفا نیس. اگه دوس ندارین تو اجرای برنامه‌ها شرکت کنین، بیاین بین بچه‌ها و با اونا برنامه رو تماشا کنین و نظر بدین؛ این واسه ما خیلی مهم و باارزشه.»

دوست نداشتم از بچه‌ها فاصله بگیرند یا احساس طرد شدن کنند. شاید هم در بعضی موارد حق داشتند منزوی شوند؛ چون به هر حال همیشه افراط و تفریط‌های بعضی‌ها، مشکلاتی ایجاد می‌کرد یا اختلاف سلیقه‌ها به حدی بالا می‌گرفت که بعضی‌ها ترجیح می‌دادند در برنامه‌های عمومی مشارکت نداشته باشند، اما سختی اسارت فراتر از این بود که کسی بتواند گوشه دیوار بنشیند، در هیچ برنامه‌ای شرکت نکند و به راحتی وقت بگذراند. واقعاً سخت بود، عقربه‌ها تنبل شده بودند؛ شاید هم مرده. گاه احساس می‌کردیم که یک روز اسارت، به اندازه هفته‌ها و ماه‌های روزهایی که آزاد بودیم، طول می‌کشید.

فلمرو رسانی: کورسو: نور اندک، روشنایی کم / استعداد: توانایی ذهنی و فطری برای انجام دادن یا فراگرفتن کاری / طرد: اخراج، تبعید، دور کردن، راندن، تاراندن / منزوی: گوشه‌نشین، گوشه‌گیر / ترجیح: اولویت، برتری، تقدّم، رجحان، مزیت / افراط: از حد درگذشتن، زیاده‌روی، مقابل تفریط / تفریط: کوتاهی کردن در کاری

فلمرو ادبی: آیه یأس خواندن: ناامیدی / بریدن از همه: رها کردن همه ❖ نور امید، آیه یأس: اضافه تشبیهی ❖ تنبل شدن: عقبه‌ها: استعاره (تشخیص)

در شرایط سخت و طاقت فرسای اسارت باید کاری می کردیم که زمان بگذرد و سختی ها قابل تحمل تر شود. در آن روزهای غربت، نیازمند دلگرمی و امید بودیم تا روحمان در زندان بعثی ها نپوسد. اگر مقاومتِ روح می شکست، زندگی خیلی سخت تر می شد؛ چرا که دشمن هر لحظه در کمین کسانی بود که به قول خودمان کم آورده بودند؛ کسانی که به بهای اندک، خیلی چیزها را زیر پا می گذاشتند. ما تلاش می کردیم چنین بلایی سرمان نیاید....

زندان موصل، (خاطرات اسیر آزاد شده، اصغر رباط جزئی)،

کامور بخشایش

فلمرو ربانی طاقت فرسا: توان فرسا، سخت و تحمل ناپذیر / غربت: بیگانگی، دوری، دور شدن از دیار خود

فلمرو ادبی دلگرم بودن = کنایه از امیدوار بودن / پوسیدن روح = کنایه از به مرور زمان آزرده و از بین رفتن / زیر پا گذاشتن = کنایه از بی توجهی و

اهمیت ندادن / کم آوردن = کنایه از بی انگیزگی و ناامیدی، خسته شدن

درک و دریافت

۱ متن «آغازگری تنها» و «تا غزل بعد» را از نظر زاویه دید و شخصیت‌های اصلی مقایسه نمایید.

راوی در داستان «آغازگری تنها» سوم شخص یا دانای کل است که خود از شخصیت‌های داستان نیست اما داستان را تعریف می‌کند.
راوی در داستان «تا غزل بعد» اول شخص است که خود یکی از شخصیت‌های داستان بوده و اتفاقات را از نزدیک حس کرده و به تعریف آن می‌پردازد.

۲ در این متن، از چه راهکارهایی در رویارویی با دشواری‌های اسارت بهره گرفته شده است؟

ایجاد گروه‌های مختلف، برگزاری مسابقات ورزشی، برگزاری کلاس‌های آموزشی، اهدای جوایز، اجرای نمایش و دکلمه خوانی و مقاله خوانی

واژگان جدید درس پنجم

واژگان جدید درس: آغاز

اجنبی: بیگانه، خارجی

اذن: اجازه، رخصت

اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن

افراط: از حد درگذشتن، زیاده‌روی، مقابل تفریط

التهاب: شعله‌ور شدن و برافروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی‌قراری، اضطراب

بختک: موجود خیالی یا سیاهی‌ای که بر روی شخص خوابیده

می‌افتد؛ کابوس

تحت‌الحمایگی: تحت‌الحمایه بودن؛ تحت‌الحمایه ویژگی کشور، سرزمین یا

فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او

در می‌آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به او می‌دهد. تحت‌الحمایگی در

مورد یک کشور یا سرزمین، یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از تبدیل

کامل به مستعمره است.

تسخیر: تصرف کردن جایی معمولاً با زور^۱

تفریط: کوتاهی کردن در کاری

توازن: تعادل، برابری

جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی

چنبره‌زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، به‌صورت خمیده و حلقه‌وار جمع شدن

خصال: جمع خصلت، خوی‌ها، خواه نیک باشد یا بد

واژگان جدید درس پنجم

دارالسلطنه: پایتخت؛ در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت.

درایت: آگاهی، دانش، بینش

زبونی: فرومایگی، درماندگی

زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دارای دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند.

شایق: آرزومند، مشتاق

صفیر: صدای بلند و تیز

طاقت‌فرسا: توان‌فرسا، سخت و تحمل‌ناپذیر

غیرت: حمیت، تعصب

کورسو: نور اندک، روشنایی کم

معبد: پرستشگاه، محلّ عبادت

مقرّر: معلوم، تعیین‌شده

موعد: هنگام، زمان

موزون: هماهنگ، خوش‌نوا

نهیب: فریاد بلند، به ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن

وجد: سرور، شادمانی و خوشی

ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی

واژگان املایی درس پنجم

بر و بازویی رعنا - هیجان و هیاهو - آغا محمدخان - اعطای ولایتعهدی - دارالسلطنه - خطّ مقدّم دفاع - قائم مقام - اذن و اجازه - خواست و اراده - رعیت پروری و تدبیر - طوایف و ولایات - تاخت و تاز و تباهی - مقابله و دفاع - تصرف قبایل مجهّز - ضرر و زیان - بساط و گستردنی - لعاب تشریفات - تبوتاب و التهاب - تحت‌الحمایگی گرجستان - چیرگی محض - قوای رقیب - قاطر و استر - طبل و شیپور - مصمّم و مشتاق - ناظران معبد - نهیب و صغیر - حصار و محاصره - عرصه روز محشر - قلّه‌های قفقاز - مخلصانه و صمیمی - بار خفت و خوف - علی‌رغم و برخلاف - تحسین و اعجاب - قبول شرایط - تازگی و فرسودگی - صدای مهیب - تعلیم و تعلّم - اداره عالمانه و عادلانه - لازمه حضور - درایت و آگاهی - خصال و ویژگی‌ها

آغازگری تنها

واژگان املایی درس پنجم

زندان موصل - اسارت و بندگی - شخصیت فرزانه - دریغ و افسوس - شایق خطاط - لوح‌ها و کتیبه‌ها - وقفه و معطلی - ذوق و

شوق - مقرر و معین - قربان صدقه - قرآن و نهج البلاغه - مفصل و مختصر - علاقه‌مندان صلیب سرخ - اعیاد مذهبی - بعضی‌ها -

تاثیر و نمایش - مقاله‌نویسی و دکلمه‌خوانی - ظرافت‌های موزون - محتوای مقاله - غیرت و جنون - گری‌خوانی و رجزخوانی -

از لحاظ روحی - آیه یأس - طرد شدن و راندن - افراط و تفریط - شرایط طاقت‌فرسا - خاطرات اصغر رباط‌جری

تا غزل بعد ...



پایان